

بوسیدن انگشتر!

ترامپ بدون کمترین شایستگی و بدون التفات به آلفابتای دنیای سیاست تلاش دارد خود را در مناسبات بین‌المللی در قامت «گادفادر» برسمیت بشناساند.

در دنیای «پدرخوانده»ها احترام داشتن بیش از قانون ارزش دارد و «بوسیدن انگشتر پدرخوانده» نمادی است از تن دادن به نظم احترام‌محور و چاکر سالاری برسمیت شناخته شده در مناسبات پدرخواندگی.

علیرغم این، بی‌صلاحیتی‌های ترامپ ثابت کرده وی در قامت «کورلئونه» فاقد پرنسیپ‌های پدرخواندگی است. پدرخواندگی بازتولید نوعی مناسبات لات‌بازانه است که هر چند سخیف است اما همان سخافت نیز لوازم و قواعد خاص خود را دارد.

در دنیای «لاتی» این امر بر «گنده‌لات» مُسجل است که رقیب را باید آنطور زد تا مُجاب به بوسیدن انگشترش شود.

گنده‌لاتی که رقیب‌اش را در دو راهی «مرگ یا خفت» قرار دهد «هر چه هست» پدرخوانده نیست. بر این منوال است که الوات در دنیای لاتی خود از «چاقوهای تیغه کوتاه» برای زخم زدن بر رقیب استفاده می‌کنند تا رقیب مرعوب شود نه مرحوم!

لات‌بازی ناشیانه و پدرخواندگی نابلدانه ترامپ در مقابل ایران بصورت قهری ایران را مجبور به پیروزی کرده! ایران محکوم و مجبور به پیروزی است چون ترامپ نابلدانه راه دیگری برای ایران باقی نگذاشته.

پیشنهاد ترامپ به ایران «تسلیم یا مرگ» است و طبعا ایران تن به این دوگانه نخواهد داد و با قوت مجبور به مبارزه خواهد بود.

نکته‌ای که ترامپ نمی‌فهمد آنست که در فردای «مضاف محکوم به پیروزی ایران» تا آینده‌ای بعید کاخ سفید امکان کمترین دسترسی به بهبود مناسبات با ایران را نخواهد داشت. بی‌سیاستی‌های فعلی ترامپ نسبت به ایران، پل نشکسته‌ای را باقی نخواهد گذاشت تا در آن «پیروزی محتوم»، آمریکائیان بتوانند امیدی به نزدیکی با ایران داشته باشند. گذشته از آنکه پیروزی محتوم ایران حامل این پیام به دنیا خواهد شد که «می‌توان تن به مناسبات سلطه آمریکائی نداد و موفق هم شد» و بدین ترتیب واشنگتن با دست خود ایران را مبدل به الگوی موفق در سلطه ستیزی خواهد کرد.

ترامپ باید بفهمد بقول «کورلئونه» اولین قاعده در دنیای «پدرخواندگی» آنست که:

به دوستان نزدیک باش و به دشمنان نزدیک‌تر!

#داریوش سجادی

#پدرخوانده

#ترامپ

تایتان‌ها !

سیدحسین موسویان دیپلمات اسبق وزارت خارجه طی مقاله‌ای در هفته نامه گاردین در تبیین وضعیت سیاسی مبتلا به ایران و آمریکا نوشته: ترامپ برای برون رفت آبرومندانه از وضعیت فعلی در ارتباط با ایران به یک چرخش استراتژیک در سیاست‌های جاری‌اش نیاز دارد.

برخلاف باورداشت آقای موسویان واقعیت‌های سیاسی بوضوح نشان دهنده آنست که ترامپ در حوزه دیپلماسی اساساً فاقد نگاه استراتژیک است. به همین دلیل طی این مدت سطح منازعه بین تهران و واشنگتن از جنبه استراتژیک خارج شده و به سطوح تاکتیکی تنازل پیدا کرده.

تنازلی که به اعتبار تبحر ایران در رقابت‌های تاکتیکی می‌توان از آن استقبال کرد! تجربه اثبات کرده ایرانیان در تاکتیک زردآدانی زبده‌اند که بخوبی می‌توانند «تاس بد» را «خوب بازی» کنند.

ترامپ برخلاف اسلاف خود ضعیف‌ترین و نابلدترین رئیس‌جمهور آمریکا در حوزه دیپلماسی است. همین نابلدی این فرصت را برای پایوران ایران فراهم آورده تا بتوانند ترامپ را مدیریت کنند.

هر اندازه جورج بوش در امر دیپلماسی مانند بوکسوری قهار عمل می‌کرد که تنها به مشت‌ها و ضربات سنگین به حریف اهتمام داشت. اما ایدئولوژیک بودنش به اندازه کافی وی را سترون کرده بود تا نفهمد با حمله به افغانستان و عراق ناخواسته ایران را بدون کمترین هزینه و بدون حتی شلیک یک گلوله از شر «طالبان و صدام» دو دشمن سنتی و قدرتمندش در شرق و غرب خلاصی می‌بخشد.

اوباما نیز در سیاست‌ورزی شطرنج بازی زبده بود که می‌کوشید صفحه چینش و آرایش قوای سیاسی در نزاع با ایران را با توسل به «استراتژی استحاله نظام» آنگونه بچیند تا نهایتاً بتواند از طریق برجام، پراگماتیسم‌ها را در ایران تقویت و تثبیت کند!

ترامپ برخلاف این دو «سایکلاپس» غول تک چشم و غیرقابل پیش بینی «تایتان»‌ها را می‌ماند که به اعتبار «عقبه تجاری‌اش» دنیا را تنها

از چشمانداز پول می‌تواند ببینند.
بقول مایکل پت؛ اونی که فقط با چکش کار کرده، همه چیز رو میخ می
بینه! ترامپ نیز «سایکلاپسی» است که نگاهی تک چشمی و پول محورانه
به دنیا دارد. تاجری است که تنها با پول کار کرده و بالتبع همه
چیز را کالا و قابل ابتیاع می‌انگارد! بدین منوال ترامپ را باید
غولی انگاشت که علی‌رغم نعره‌هایی گوش‌خراش نمی‌توان از او ترسید و
می‌توان مدیریت و مهارش کرد. غولی که بوی دلار را خوب می‌فهمد.
بر این اساس می‌توان از بازی تاکتیکال ایران با ترامپ استقبال کرد
که:

– با توجه به فضای رقابت‌های انتخاباتی آغاز شده در آمریکا
– و با توسل به سیاست تعلل و وقت‌کُشی
بکوشد خود را از استیصال ترامپ جهت احتراز از رفتارهایی با ریسک
بالا که به پیروزی وی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا لطمه
می‌زند، بهره‌مند سازد.
#داریوش_سجادی

گیج لوماسی!؟

آمریکائیان ظاهراً تعادل سیاسی خودشان را از دست دادن!
بالغ بر سه ماه پیش بود که واشنگتن سپاه پاسداران را در لیست
تروریستی‌اش قرار داد اما بعد از مواجه شدن با ضرب شست سپاه در
سرنگونی «گلوبال هاوک» ناگهان دچار رقیق‌القلبی شد و پاسخ نظامی
به ایران را بدلیل احتمال کشته شدن ۱۵۰ ایرانی کنسل کرد.
ظاهراً آمریکائیان برخورد از موضع قدرت را بهتر می‌فهمند و فرای
گنده‌لات بازی مالوف در دیپلماسی کاخ سفید امروز وزارت خارجه
آمریکا در اقدامی ظاهرالصلاحانه گروهک جنایتکار «جیش‌العدل» را به
دلیل ترور مردم و مسئولین ایرانی در فهرست گروه‌های تروریستی‌اش
قرار داد.
اگر واشنگتن در مقام دلبری و دادن امتیاز و ترغیب ایران به
مذاکره و در چارچوب دیپلماسی «چماق و هویج» این اقدام را کرده
قطعاً افاقه نمی‌کند!

وزارت خارجه آمریکا نمی‌تواند از سوئی با تروریستی اعلام کردن
«جیش‌العدل» برای ایران چشمک اغواگرانه بزند! اما همزمان جان

بولتون‌شان میهمان افتخاری گروه تروریستی وحوش مسعود رجوی باشد و در ضیافت گرازهائی که ۱۷۰۰۰ ایرانی را ترور کرده‌اند وعده سقوط جمهوری اسلامی در بهمن ماه را بدهد!

ترامپ و حلقه حواریونش مرزهای دیپلماسی را با گیج‌بازی‌های محیرالعقولشان جابجا کرده و ظاهراً اصرار دارند نام خود را ذیل مجانین تاریخ دیپلماسی آمریکا برند کنند.

#داریوش_سجادی

#ترامپ

#دیپلماسی

#جیش‌العدل

دادخواست چپ خط امامی!

خط امام، اصلاحات و جنبش سبز، عنوان مقاله‌ای است بقلم سعید حجاریان که طی آن تلاش شده ضمن مفصل گذاری بین چپ خط امامی با جنبش اصلاحات و جنبش موسوم به سبز، مبانی فکری و عقیدتی این سه را تبیین و تباین کند.

اگر فلتات لسان نباشد در مقام تلخیص از مقاله حجاریان قطعا سلاخی چپ خط امامی مستفاد می‌شود.

چپ خط امامی در طول ۴۰ سال گذشته دو بار سلاخی سیاسی شد! بار نخست سال ۶۸ بود که با آغاز ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی با ذکاوت و سعایت «هاشمی» چپ خط امامی در عموم حوزه‌های حکومتی منزوی و منعزل شد و با تدبیر «هاشمی» تن به یک بازنشستگی زودرس داد!

علی‌رغم این ۸ سال بعد از «سلاخی نخست خط امامی‌ها» فصل دوم این سلاخی در فردای دوم خرداد ۷۶ و بعد از روی کار آمدن محمد خاتمی اتفاق افتاد. این در حالی بود که به اعتبار خاستگاه محمد خاتمی نوید آن داده می‌شد که خرداد ۷۶ نقطه بازگشت خط امامی‌ها به عرصه سیاست باشد اما برخلاف تصور با مصادره «دوم خرداد ۷۶» توسط استحاله طلبان یک بار دیگر چپ خط امامی به مسلخ رفت و هویت سیاسی‌اش توسط نورسیده‌های سیاسی و تجدیدنظرطلبان تخفیف و تخطئه شد.

اکنون مقاله حجاریان را باید سومین سلاخی چپ خط امامی محسوب کرد

که در خوشبینانه‌ترین پنداشت می‌توان آنرا محصول بدفهمی یا کژفهمی حجاریان از بدیهیات و مبانی فکری و اندیشگی امام و پیروان خط امام دانست.

حجاریان در تبیینی ناراست از خط امامی‌ها مرتکب چند اشتباه شده. اولاً بظاهر تلاشی آندوسکوپیک کرده تا خط امامی‌ها را آسیب شناسی کند اما آندوسکوپي ایشان قبل از آنکه درون‌بینی بر محور واقعیت باشد مصادره واقعیت بر محور باورداشت انتزاعی و شخصی ایشان از مبانی اعتقادی چپ خط امامی است. بر همین منوال ایشان در داوری خود دچار کژروی شده و ابرام و استقرار و ماندگاری چپ‌ها بر اصول را ایستائی و توقف و فریزشدگی در گذشته معنا کرده!

حجاریان: چپ خط امامی در گذشته متوقف مانده (!)
بی‌التفاتى به مبانی معرفت شناختی «خط امام» نقطه عزیمت حجاریان به کژراهه‌ای است که ناشی از تعلق ایشان به دوران رُمانتیسم انقلابی در بدو پیروزی انقلاب اسلامی است که مانع از آن می‌شد تا بیرون از هیجانات و خلجانات و بهجت‌های سیاسی، امام و خط امام را فهم کنند و بالتبع و ناصوابانه پایمردی بر اصول را «فریزشدگی در گذشته» فهم می‌کند.

(نگاه کنید به از رُمانتیسم انقلابی تا سکولاریسم رُمانتیک)

<https://bit.ly/2MuAhkG>

خیر جناب حجاریان! چپ خط امامی پیروی و پیوستگی‌اش به امام از همان ابتدا مبتنی بر تطفن به مبانی معرفت شناسانه «انقلاب امام» و «امام انقلاب» بود و به همین دلیل در تندبادهای سیاسی نلغزید و همچنان در سرحدات اصول اعتقادی امام، آن اصول را سنگربانی می‌کند. جناب حجاریان برخلاف باورداشت شما این بمعنای «ماندگاری در گذشته» نیست و در هر دایره المعارفی آنرا مستظهر بودن به عمق اندیشگی و برخورداری از اصول و پشتوانه‌های فکری و عقیدتی معنا می‌کنند.

اشتباه حجاریان آن است که چپ خط امامی را زائده‌ای از جوار اندیشه امام تلقی و فهم می‌کند در حالی که چپ خط امامی اسم مستعار همان «اسلام ناب محمدی» است که امام نیز ذیل آن تعریف می‌شد.

زمانی کارل مارکس در کلافگی از مارکسیست‌های مارکسیست‌تر از خودش می‌گفت:

من مارکسیست نیستم، کارل مارکسام!

اکنون خط امامی‌ها نیز در پروای تحریف تاریخ باید بگویند:

امام «خط امامی» نبود! امام و خط امامی‌ها جملگی اختلاط اسلام نابی بودند با عمق اندیشگی و مبانی معرفت شناختی برگرفته از اسلام ناب محمدی.

همین بی‌التفاتى منجر به آن شده تا حجاریان ناصوابانه و ناراستانه

«خط امام» را به جنبش «برابری خواهان» مُتصف کند! چیزی که ارزشی در فاهمه خط امامی‌ها اصالت نداشت.

حجاریان رندانه «برابری خواهی» جنبش چپ مارکسیستی را بنام دغدغه چپ‌های خط امامی سند زده در حالی که برخلاف پنداشت ایشان «برند» خط امامی‌ها تعلق خاطرشان به آرمان «عدالت خواهی» است و اساساً «عدالت خواهی» کلیدواژه و نقطه تمایز شیعه با دیگر نحله‌ها و فرقه‌های اسلامی است.

حجاریان در انتها کلیدی‌ترین بی‌درک‌اش از آموزه‌های امام و خط امام را برون ریخت می‌کند آنجا که متوسل به «نانسی فریزر» فیلسوف چپ‌گرای آمریکائی و نظریه The Three R's شده و در مقام تبیین شعار «رای من کو» می‌نویسد:

می‌توان شعار، «رای من کو» را به‌عنوان گفتار شاخص تغییرخواهی، بازترجمه کرد ... «من» ضمیر اول شخص و ناظر بر فاعل است؛ و به تعبیر فلاسفه بیانگر فاعل شناسا. اما در ظرف این شعار معادل «من»‌هایی است که بناست در حوزه اجتماع به رسمیت شناخته شوند و صدایشان شنیده شود.

نقطه تباین و عدم تطفن و درک نادرست حجاریان از ماهیت چپ خط امامی ناظر بر جهل ایشان نسبت به فهم فلسفی خط امام است. حجاریان غافل از آنست که «من» در اندیشه امام و خط امام قبل از ضمیر اشاره، ضمیر «تعیُّن» است. تعیُّنی که در منظومه فکری امام مبنای تفرعن است و امام آن را بدانگونه در ترمینولوژی و ایدئولوژی خود و بالتبع سلوک مُلکداری خود، دم کرده‌اند:

نیستم نیست که هستی همه در نیستی است

هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمائی

(توضیحات بیشتر را در مقاله فرجام و انجام انسان در لیبرالیسم و انسان ببینید)

<https://bit.ly/2NlyEpT>

در مجموع اهتمام حجاریان در تبیین خط امام کُلّازی ناهمگون و نامانوس و ناواقع از چینش قطعات پازلی است که فاقد شمایی مفهوم است

#داریوش سجادی

با هوش مد هوش!

دونالد ترامپ را در قامت یک پدیده می‌توان فردی هوشمند محسوب کرد و در جدول هوش‌های ثلاثی بدون تردید ترامپ از هوش هیجانی (EQ) (ایموشنال اینتلیجنس – Emotional Intelligence) بالنسبه بالائی برخوردار است و با اتکای بر همین هوش است که فرد قادر خواهد بود عواطف و ارتباطات خود را با دیگران مدیریت کند.

علیرغم این بداقبالی ترامپ آنست که هوشمندی‌اش با اقتضائات نوین سیاسی در داخل و خارج آمریکا هماهنگ نیست و بالتبع در مسیر تمشیت و سلوک مملکداری «هوشمندی هیجانی‌اش» نتوانسته گشایشی را برای وی فراهم آورد.

ترامپ را به تعبیری می‌توان تکرار کمیک تاریخ آمریکا محسوب کرد که شوربختانه برخلاف سنت سیاسی موفق اسلاف‌اش در توسل به دیپلماسی «ارهاب سالاری» ناکام مانده .

خلاصه اهتمام ترامپ را می‌توان بدانگونه فهم کرد که ایشان هوشمندانه می‌کوشد با توسل به یک بسیج عمومی از طریق ترویج گفتمان «ترس و ارعاب» گشاینده راه‌های برون رفت خود و اهداف‌اش در دنیای سیاست شود.

امری که پیش‌تر و با موفقیت ذائقه سیاسی دولتمردان آمریکا را در فردای جنگ جهانی دوم شیرین و کامیاب کرده بود.

ترامپ بنوعی در حال گرده بردای از سیاست منقضی شده واشنگتن در دهه ۵۰ میلادی است که در آن تاریخ ژنرال آیزنهاور با موفقیت توانست به استعداد برادران دالس و با توسل به دیپلماسی تزریق و ترویج ترس داخل آمریکا و متحدین خارج‌اش را به یک این‌همانی جهت بسط و گسترش هژمونی ایالات متحده برساند.

هر چند در آن تاریخ جان فاستر دالس وزیر خارجه وقت آمریکا در کنار برادرش «آلن» در سنگر ریاست CIA با زیرکی توانستند با توسل به «خطر سرخ» آمریکائیان و اروپائیان را بمنظور لزوم پذیرش اقتدار و مهتری واشنگتن ذیل «بسیج ترس» مدیریت و توجیه کنند و هر چند در حال حاضر نیز ترامپ قرینه برادران دالاس را در وزارت خارجه و شورای امنیت ملی (پومپئو و بولتون) در آستین دارد اما بقول «آرخیلوخولس» روباه خیلی چیزها می‌داند، اما خاریشت فقط «یک چیز خیلی مهم» می‌داند!

چیز مهمی که ترامپ نمی‌داند آنست که اولاً آمریکای دهه پنجاه «آمریکای خوشبختی» بود که شهروندان‌ش در اوج شکوفائی اقتصادی، فخر آزادی و دموکراسی را به دنیا می‌فروختند و ثانیاً در نظام دو قطبی

جنگ سرد، آمریکائی و اروپائی در مقابل «خطر سرخ» چیزهای زیادی برای از دست دادن و ترسیدن داشتند تا برادران دالس بتوانند با حربه ارهاب ایشان را در قفای خود بسیج و اجیر و مدیریت کنند. اگر آیزنهاور اقبال پیدا کرد تا از طریق واهمه در فاهمه آمریکائیان برخوردار از سیاستگذاری کامروایانه در دهه ۵۰ شود اکنون و برخلاف آن دوران برای آمریکائی ترس خارجی افاقه نمیکند و دغدغه امروز شهروندان در آمریکا بحران معیشت و اشتغال و افزایش دستمزدها و بیمه درمانی حرف اول را میزند.

بر این منوال و عطف بر همین فقدان سیاستهای جنگ طلبانه ترامپ را ایرانیان میتوانند جدی بگیرند. همه تلاش ترامپ از دامن زدن به ایرانهراسی قبل از ترساندن ایران القای ترس نزد شهروندان آمریکائی است تا از آن طریق بتواند افکار عمومی در داخل آمریکا را همسوی بلندپروازیهای خود کند.

فقدان انگیزه ترس خارجی در فاهمه آمریکائی و ابتلای شهروندان آمریکا به روزمرهگیهای معیشتی به اندازه کافی توانائی دارد که هوش هیجانی ترامپ را متقاعد کند تا بمنظور از دست ندادن پایگاه افکار عمومیاش در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو «هماوردطلبی با ایران» را از مرز بلوف جلوتر نبرد.

ترامپ را باید فردی باهوش محسوب کرد که تاخر زمانیاش در عمل او را مبدل به فردی مدهوش کرده
#داریوش_سجادی

من به این اصلاحات کا فرم!

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، داریوش سجادی اصلاحطلب مقیم آمریکا چندی پیش در گفتوگوی تفصیلی با تسنیم، در انتقاد به عملکرد موسوی و کروبی و اصلاحطلبان در جریان فتنه 88، تأکید کرد که هزینه‌ای که جنبش سبز به مملکت وارد کرد از جنگ بیشتر بود و من معتقدم اگر اغتشاشگران در سال 88 پیروز می‌شدند داعش الآن در تهران بود.

در پی مصاحبه مذکور، سجادی از سوی برخی اصلاحطلبان خارج از دایره اصلاحطلبی تعریف و غیراصلاحطلب خواند شد! برای برخیها نیز مواضع

تندی فردی که خود را اصلاح طلب می‌داند، به جریانی که عنوان اصلاحات را یدک می‌کشد، جای تعجب داشت و شاید قابل باور نبود. در همین راستا داریوش سجادی در گفت‌وگویی تفصیلی با خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، به توصیفی مشروح از اعتقادات و اندیشه‌های سیاسی خود، اصلاحات واقعی و اصلاحات موجود پرداخت.

متن کامل این مصاحبه به شرح ذیل است:

*** به چنین اصلاحاتی کافرم

* تسنیم: در خلاصه‌ترین شکل ممکن داریوش سجادی کیست؟ یعنی از حیث سیاسی کجای جدول مختصات جناح‌بندی‌های سیاسی ایران قرار دارد؟ این را از آن جهت می‌پرسم که شما خود را اصلاح طلب اطلاق می‌کنید اما در عموم اظهارات یا مقالات خود با اصلاح طلبان مرزبندی و مواضع تند و منتقدانه‌ای دارید.

- سجادی: بله؛ کاملاً با شما موافقم و بنده در عموم اظهارات و مقالاتم، بعضاً انتقادات تندی به اصلاح طلبان و اصلاحات موجود داشته و دارم و اصلاً بگذارید خیالتان را در همین ابتدا راحت کنم که داریوش سجادی در عین اعترافش به کم‌ورزی یا کم‌ورزی در قافله سرآمدان جنبش موجود و موسوم به اصلاح طلبی و در عین حالی که خود را اصلاح طلب می‌داند اما و هم زمان به چنین اصلاحات و اصلاح طلبان موجود در صحنه‌ای تا بُن دندان کافر است!

اما همان‌طور که بارها هم گفته‌ام، کماکان خود را ذیل جنبش اصلاح طلبی معنا می‌کنم که از خرداد 76 و از منتهی الیه «چپ خط امامی» و با دغدغه اصلاح کژی‌ها و کژتابی‌ها و کژفهمی‌ها و کژروی‌های مبتلا شده به نظام و انقلاب، به جنبش موسوم به اصلاحات پیوست اما اجازه بدهید همین جا نیز این توضیح را بدهم که پیوستن چپ خط امامی به خمینی و انقلاب خمینی نه به اعتبار قد رعنا‌ی ایشان بود و نه محصول صفوت و صلابت و مدهوشی در کاریزمای معظم‌له بود.

ولایت فقیه و تقید به ولایت فقیه در فهم «چپ خط امامی» قبل از اصل 110 قانون اساسی و قبل از تظلم به رشحات قلمی امام در تحریرالوسیله، ناشی از درک و تقید ایشان به «غدير خُم» و شأنیت اصل امامت و ولایت در میانه خمسه اعتقادی شیعیان بوده و هست.

تقید به «امامت» نزد شیعه که لقلقه زبانی نیست. ضمانت اجرا دارد. «من کنت مولا فهذا علی مولا» در غدير خم اتمام حجت رسول الله و

تصریح مُصرح ایشان به 3 اصل بدیهی و طبیعی در ساحت دین بود دائر بر آنکه اولاً جامعۀ اسلامی حکومت لازم دارد. ثانیاً حکومت اسلامی محتاج حاکم است. ثالثاً «علی» (ع) شاخص شرایط حاکم اسلامی است.

بر این منوال خمینی و متابعت از خمینی و ایضاً خامنه‌ای و متابعت از خامنه‌ای همان قدر تابع اصل امامت شیعیان است که اعتقاد و التزام به شانیت و اصلحیت حاکمی و حاکمیت علی ابن ابیطالب در فردای رحلت رسول الله.

ولایت فقیه مبنای اعتقادی شیعه است که در انقلاب اسلامی از قوه به فعل رسید و ذیل چنین خوانشی از حاکم اسلامی جمیع پایوران اعم از رئیس‌جمهور تا رئیس قوه قضائیه و ریاست پارلمان و امرا و وزرا و سفرا اجماعاً «کارگزاران» حاکم اسلامی محسوب و قلمداد می‌شوند.

همین جا نیز اجازه دهید برای آنها که سفته در دست گرفته و عوام‌فریبانه با ادعای نقش داشتن در انقلاب اسلامی سهم و حق خود را از انقلاب مطالبه می‌کنند، یک پرانتز باز کنم و به صراحت خدمت ایشان معروض دارم که خیر! دیر رسیدید؛ تمام شد! ترش یا شیرین در مضیق‌ترین تعریف ممکن انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی 57!

صدر تا ذیل انقلاب اسلامی ایران خمینی بود و بس. یک خمینی بود و بقیه به‌مثابه براده‌هائی در شعاع مغناطیس ایشان صحنه‌آرائی می‌کردند.

آقایان طوری حرف می‌زنند گوئی ما در انقلاب نبودیم یا مبتلا به آلزایمر شده‌ایم. جمیع گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی تا قبل از نماز عید فطر قیطره شهریور 57 اساساً باوری به اصالت انقلاب خمینی و مذهب‌بیون نداشتند و بعد از رؤیت آن حضور گسترده و میلیونی نمازگزاران بود که به صرافت جدی بودن انقلاب خمینی افتادند و از آن تاریخ به بعد بود که با بلند کردن شمایل و علم و کتل خود در میانه «تظاهرات مردم تحت امر خمینی» رندانه دست به مصادره تظاهرات به نفع خود زدند تا در فردای پیروزی از مستمسک لازم به منظور سهم‌طلبی از انقلاب برخوردار باشند.

اساساً از فردای سرکوب ماجراجوئی «سیاه کل» در بهمن 49 دیگر هیچ حرکت قابل وثوقی در عرصه مبارزه سیاسی ایران چه در سطح شخصیت‌های ملی و ملی - مذهبی و مارکسیستی و مجاهد خلقی چه در سطح سازمان‌های سیاسی اپوزیسیونی، وجود خارجی نداشت و جملگی یا در خلوت زندان

چرت سیاسی میزدند و سرگرم بحث‌های ایدئولوژیک خود بودند یا در بیرون دپولتیزه شده و حداکثر شب‌های شعر گوته را با «توهم مبارزه» راه‌اندازی می‌کردند و «سیاه کل» را باید پایان تمام ژانرهای سیاسی ضد رژیم از منتهی الیه چپ مارکسیستی تا ملیون و ملی - مذهب‌یون داعیه‌دار مبارزه با رژیم پهلوی محسوب کرد که در فردای سرکوبش جملگی دچار فترت شدند تا آنکه خمینی و خروش خمینی در 56 سنگر و جبهه مذهب علیه استحکامات پهلوی را با قوت و قدرت و ظفرمندی در پهنه سیاسی ایران فعال کرد.

*** بار اصلی جنگ به دوش سربازان دین‌محور خمینی بود

بعد از انقلاب هم در تمام طول جنگ بار اصلی جنگ و دفاع از انقلاب و ایران و تمامیت ارضی کشور باز هم بر دوش سربازان دین‌محور خمینی بود و در طول تمام آن 8 سال آقایان با همه دواعی وطن‌دوستانه و ایران‌پرستانه‌شان رفته بودند گل بچینند! بدین منوال این کمال پروئی است که آقایان امروز سفته در دست، سهم‌خواهی و ریزه‌خواری خود از سفره انقلاب را کاوشگری می‌کنند!

به قول میشل فوکو حضور توده‌های شرکت‌کننده در تظاهرات یک حضور دو ساحتی بود که در یک ساحت برخورداری از محاسبات سیاسی شخصی بود و هم زمان و در ساحتی دیگر ایشان را مستحیل در جنبش انقلابی خمینی در مقابل شاه کرده بود اما مقابله ایشان با نظام شاه به واسطه حزب سیاسی و محاسبات سیاسی حزب متبوعه‌شان نبود. ایشان سلول‌های واحدی بودند که جملگی در شعاع کاریزمای خمینی مبدل به متابعان بدون قید و شرط امام‌شان شده بودند. مردم در انقلاب اسلامی به مثابه توده‌های بی‌شکل و معترضی بودند که امام به کفایت ایشان را مدیریت و راه‌بلدی کرد.

*** تفاوت قرائت چپ خط امامی از انقلاب با قرائت امثال حجاریان

جاذبه خمینی و انقلاب خمینی برای چپ خط امامی محصول پکیج اعتقادی منسجم ایشان با محوریت عدالت بود که با برند اسلام ناب مهور شد. حالا این را مقایسه کنید با قرائت امثال آقای حجاریان از انقلاب اسلامی که آمده در مقاله «کامیابان خلاف آمد عادت» با تکلف و لفافه‌گوئی، انقلاب را وضعیتی «آنتروپی» فهم و معرفی کرده که باید به ید پر قدرت ایشان و امثال ایشان به فاز نورمالیزاسیون منتقل شود! اما مشارالیه از آنجا که برای زیر رادیکال بُردن و مجذور کردن انقلاب خمینی در مقام یک «وضعیت آنتروپی» ماخوذ به حیا

هستند، آبرومندان (!) کوشیده با توسل به مینیاتوریزه و بلکه کاریکاتوریزه کردن انقلاب اسلامی در بازه مسمی به «دوران احمدی‌نژاد» و با جعل اصطلاح دوران «استثنائی» به فراست و غیرمستقیم قرینه‌ای از انقلاب اسلامی را با اسم مستعار «دوران احمدی‌نژاد» جعل کند و با خوانش این قرینه تحت عنوان «وضعیت استثنائی» چنین القا کند که به‌منظور گذشتن از وضعیت آنتروپی باید بکوشیم به‌صورت بهداشتی «فاز نورمالیزیشن» را طی کنیم.

*** حجاریان و متحدانش نارفیکانه جنبش اصلاحات را مصادره کردند

چنین قرائتی از انقلاب محصول فقد اندیشگی و ضعف مبانی اپیستمولوژیک امثال حجاریان از خمینی و انقلاب خمینی و یک شیدائی و تب زدگی بدون بصیرت و کور امثال ایشان به خمینی و انقلاب خمینی در بهمن 57 بود. چیزی شبیه نسبت بی اصالت «کـه و کـهرُبا» که به‌مثابه تب و التهابی زودگذر به عرق می‌نشیند که در فردای دوم خرداد 76 این به عرق نشستن را با مصادره نارفیکانه جنبش اصلاحات توسط ایشان و متحدین ایشان مشاهده کردیم.

شاید این سؤال پیش بیاید که “با این قرائت از انقلاب اسلامی دائر بر آنکه انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی نقش و جایگاه و خواست‌های مردم در این انقلاب چه می‌شود؟ نمی‌شود که منکر پایمردی‌های مردم در انقلاب اسلامی شد. قطعاً با پذیرش تمام وجوه غیرقابل کتمان از درایت و هوشمندی امام در مدیریت انقلاب اسلامی نمی‌توان منکر نقش مردم و بالتبع منکر خواست و خواست‌های مردم از انقلاب اسلامی بود. امام هر چقدر هم که امام بود، در خلاء که نمی‌توانست اعمال مدیریت کند و مردمی بودند که امام را در به فعلیت رساندن امامتش یاری دادند تا اکنون بتوانند خواست‌های خود را از انقلابشان و مسئولین انقلابشان، مطالبه کنند؟” پاسخ این است که بله؛ اما این واقعیت غیرقابل کتمان را نیز نباید از نظر دور داشت که تاریخ را ستارگان ساخته‌اند و توده‌ها ذیل مدیریت ستارگان بوده که توانسته‌اند قابلیت‌های خود را به فعلیت برسانند.

اساساً و بدون عوام‌فریبی و با صراحت باور دارم «توده‌ها صغیرند» و برخلاف شعارهای عوام‌فریبانه و مردم‌گولزنِ «روشنفکران» اعم از روشنفکران سکولار تا روشنفکران دینی که به دروغ شعار بالغ بودن و رشید بودن مردم را سر می‌دهند، معتقدم فلسفه بعثت انبیا نیز تالی همین صغیر بودن مردم است که ظهور اولیاءالله را به‌منظور تنویر و هدایت و راهنمایی توده‌ها قابل فهم و توجیه می‌کند.

آقایان (روشنفکران) از سوئی مزورانه و با گرفتن فیگورهای اولتراروشنفکری شعار بالغ و عاقل و رشید بودن مردم را سر می‌دهند و هم‌زمان و در کمال پروئی نام خود را روشنفکر می‌گذارند!

مگر غیر از این است در قفای این عنوان (روشنفکر) قائل به نظرکردگی و دُرْدانگی و همه‌چیزدانی و فضیلت و دانش و سخنوری و فهم و عقل و درایت و دانائی خود در مقابل توده‌هایی هستید که در نقطه مقابل‌تان متصف به تاریک فکری و جهل و خرافه و بی‌سوادی و لاشعوری‌اند که در کف با کفایت شما «از ما بهتران» قرار است اوسارزده شده و به جنت مکانی و خُلد آشیانی برسند؟!

مگر «خودروشنفکردانی» و «خودروشنفکرخوانی» چیزی جز تقید به خودخاص‌بینی و خودعاقل‌دانی و خودفاضل‌دانی با دامن زدن به دو قطبی «روشنفکر - تاریک‌فکر» است که در این دوگانه یک طرف متهم به عوامی و نادانی و بی‌سوادی و صغارت‌اند و قهراً ملزم به تبعیت و انقیاد از آن طرف‌ها به اعتبار همه‌چیزدانی و دانائی و فضیلت و سخندانی!

چطور است که نوبت انبیا که می‌رسد، مردم را رشید فرض کرده که نیازی به متولی ندارند اما خودتان تافته‌هایی جدا بافته به‌منظور چوپانی عوام مفروض الرمه‌اید؟!

آقایان با چنین خوانش‌های معوجی از خود و مردم و امام و انقلاب امام بود که در فهم اصلاحات دچار کژفهمی شدند.

البته که ماهیت دمکراسی عرفی ناظر مشارکت قاطبه شهروندان در انتخابات است و البته که در دمکراسی‌های عرفی اصل بر مدیون کردن حکومت به شهروند و طبعاً پیروی حکومت از مطالبات شهروند از طریق آرای ایشان است. اساساً در دمکراسی عرفی مردم با رای خود حکومت و جناح حاکم را از طریق نشان دادن بر کرسی قدرت مدیون به رای خود می‌کنند تا از آن طریق حکومت را ملزم به تامین «خواست» خود کنند اما این در نقطه مقابل دمکراسی دینی است که طی آن مردم از طریق رای، حکام خود را برمی‌گزینند تا «مصلح» ایشان را احصا و تحصیل و تامین کنند!

بی‌التفاتى به چنین بداهتی بود که جنبش اصلاح‌طلبی و سرآمدان آن را در تله دمکراسی انداخت و آقایان را دچار بدآموزی کرد تا با نشستن بر مواضع کشدار خود را محبوب‌القلوب همه اقشار و طبقات و نحله‌های و مشرب‌های فکری و اجتماعی و اقتصادی موجود در بدنه شهروندی ایران کنند تا با دلربائی از ایشان صندوق آراء را بنفع خود آکنده از

آرای نامتجانسی کنند که در فردای نشستن بر کرسی قدرت زیر فشلی محتوم ناشی از عدم تجانس ساختاری آرای مکتسبه دچار شرم حضور و بی عملی شوند.

*** اصلاحات مد نظر ما چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی

*** اصلاحات مد نظر ما با سیاستهای ناصواب هاشمی رفسنجانی ضدیت داشت

*** گنجی و امثال گنجی اصلاحات را به انحراف، انحطاط و ابتذال کشیدند

* تسنیم: تعریف شما از اصلاحات و اصلاح طلبی چه بود؟! اصلاحاتی که شما به آن پیوستید، چه اعتقادات و اندیشه‌ها و آرمان‌هایی داشت؟!

-سجادی: اصلاحاتی که ما از منتهی الیه چپ خط امامی می‌فهمیدیم و به اعتبار چنان فهمی از خرداد 76 به چنان اصلاحاتی پیوستیم، چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی؛ اصلاحاتی که بزرگترین قوه محرکه‌اش ضدیت با سیاستهای ناصواب دوران هاشمی رفسنجانی بود. اصلاحاتی که دغدغه‌اش عقب راندن هاشمی و عملکرد ناصواب هاشمی از سرحدات انقلاب اسلامی بود. اصلاحاتی که شرفش اصالت انقلاب خمینی و مبارزه علیه سیاستهای آمرانه و ظالمانه و عدالت‌ستیزانه با رویکردهای بت‌محورانه و تبارسالارانه دوران سازندگی بود که متأسفانه توسط گنجی و شامورتی‌بازی‌های امثال گنجی اعم از تزریق ادبیات جنائی - پلیسی آگاتا کریستی به فضای سیاسی کشور تا وارितه اعتصاب غذا آن اصلاحات به انحراف و انحطاط و ابتذال کشیده شد.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم نفی توسعه اقتصادی آمرانه با رویکرد بی وقعی به عدالت اجتماعی و بی اعتنائی به طبقه محروم در دولت سازندگی بود. اصلاحاتی که ما می‌شناختیم فریاد اعتراضی بود علیه بازتولید مناسبات سلطنت و گرده‌برداری ناشیانه از سیاستهای شکست خورده پهلوی در بسط و تعمیق توسعه اقتصادی آمرانه با فرمت غربی و بی‌وقعی به توده‌های محروم و بی توجهی به توسعه سیاسی و اجتماعی و خرد کردن استخوان‌های عدالت زیر چرخ‌های مهیب آریستوکراسی معوج سردار سازندگی.

اصلاحاتی که ما می‌شناختیم نفی بازتولید مناسبات شاهنشاهی و تخریب بافت اجتماعی ایران از طریق تاسیس طبقه‌ای جدید با نام دروغین «طبقه متوسط» اما با مختصات نامولدی و بلعندگی و بی‌خاصیتی که

تنها مطالبه‌گر و هرهری مسلک است و در عین حال پر مدعا و تفاخرطلب و از خود متشکر بود. طبقه‌ای که در کنار هاشمی و مانند هاشمی آلوده به انانیت و «خویش‌بینی» و «خویش‌بیش‌بینی» اند.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم، خیزشی علیه تبارسالاری و قبیله‌گرائی‌ها و خاصه‌خرجی‌های منحط رائج دوران سازندگی بود. اصلاحات در فهم ما آفت‌شناسی و آفت‌زدائی از بدنه انقلاب و نظام بود. اصلاحات برای ما نه آرایش نظام بود و نه پیرایش نظام و فهم‌مان از اصلاحات پالایش نظام از پلشتی‌های مبتلا به طی دوران ترمیدور انقلاب بود.

نظام برای ما به‌مثابه درختی مفروض بود که اگر مبتلا به میوه‌ای فاسد شده، موظفیم قبل از غرس و هرس یا بزک آن دست به الک خاک نامناسب و آلوده ریخته شده در پای آن درخت بزنیم. خاکی که آغشته به خودمحوری‌ها و شیطان‌صفتی‌ها و فخرفروشی‌ها و حق‌ویژه‌طلبی‌ها بود.

بدین لحاظ «احمدی‌نژاد» از یک جهت برای من و امثال من حائز ستایش بود که ناخواسته مانند «زونا» اسباب کهیرزدن و برون‌ریخت ابتلای عمیق بخش معناداری از ایرانیان به سندروم شیطان‌زدگی شد. قشری با افاده و دماغ‌های سربالا با نگاهی متفرع‌ناه و از سر غیظ و تحقیر به قشری که به زعم ایشان متهم به بی‌همه چیزی و مبتلا به بی‌همه چیزی‌اند! یک بدآیند تاریخی ناشی از استنتاجات ناصواب ارزش داورانه از مفاهیم هستی‌شناسانه! که اوج آن را در جنبش سبز و اغتشاشات سال 88 ملاحظه کردیم.

وضعیت در ایران درگیر تعارف و رودربایستی و بی‌توجهی به یک بحران بزرگ و تاریخی است. آفت‌شناسی مطمح نظر در جنبش اصلاحاتی که امثال بنده آن را مراد می‌کردیم، ناظر بر همین بی‌اخلاقی‌ها بود و هست. مگر جنبش سبز یا بخش بزرگی از جنبش سبز چیزی جز برون‌ریخت همین آفات و سیئات بود؟

جنبش سبز اعتراض مدنی به تقلب نبود. فعال شدن گسل تاریخی نفرت هیستریک یک قشر از قشری دیگر بود که سال‌هاست زیر پوست شهر خوابیده و تخریب کرده و می‌کند. به همین اعتبار است که شخصا معتقدم دشمن ایران قبل از آمریکا یا اسرائیل یا ریاض در عمق شهر خوابیده و دشمنان خارجی از میانه چنین عمقی در داخل ایران یارگیری می‌کند.

دشمن واقعی و اصلی ایران درون لایه‌های متفرعن و شیطان‌زده مغزهای است که برخوردار از نگاه شیطانی و روحیات شیطان‌نا‌اند. بدآیندی که

طی دوران سردار سازندگی برخوردار از عمق و عقبه و طبقه اجتماعی شد و اصلاحات برای من و امثال من مبارزه با چنین آفت و مصیبتی معنا می‌شد و می‌شود.

ناگفته نماند همین محمود احمدی‌نژاد قابل ستایش بابت برون‌ریخت چنین آفتی هم زمان برای من و امثال من به‌شدت لایق نکوهش است که از ناحیه نابلدی و بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری‌هایش عملاً مسبب زنده شدن کیش هاشمی و مناسبات سلطنتی و نارسیستی ایشان و طبقه محمول ایشان شد که قبلاً و با چه مصیبتی به عقب رانده شده بود.

طنز تلخ ماجرا آنجاست که جنبش اصلاحاتی که با رویکرد نفی مناسبات متفرعانه دولت سازندگی در دوم خرداد 76 در گستره سیاسی ایران به منصفه ظهور رسید، اکنون کارش به جایی رسیده که نماینده خودخوانده‌اش کسی شده که به شهادت خودش چهار تا کلاس مستمر دانشگاهی را به درستی نگذرانده و حالا خودش و حزبش را اصلاح‌طلب معرفی می‌کند! آن هم لیدر و پدرخوانده اصلاحات! و بدون آنکه کمترین شناختی از لیبرالیسم فلسفی و مبانی فلسفی لیبرالیسم داشته باشد، از منتهی الیه پا به رکابی سردار سازندگی خود را و حزبش متبوعه‌اش را اصلاح‌طلب و و پدرخوانده اصلاحات و لیبرال دمکرات معرفی می‌کنند!

این توهین به شعور مخاطب است. این خواندن فاتحه بر کالبد اصلاحاتی است که قرار بود آفت شناسانه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی منتج از آن را از طریق اصلاحات، بهینه سازی کند!

***** طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد**

*** تسنیم:** بر این اساس مراد شما از اصلاحات را می‌توان تجدیدنظرطلبی در راه طی شده یا منحرف شده انقلاب معنا کرد؟

- سجادی: ببینید اصلاح‌گری به باور من ملتزم به لوازمی است. لوازم اصلاح مبتنی بر آن است که نخست از غایت قصوی و کمال مطلوب خود معنا و تعریفی مدلل و بسامان در ذهن بسازید یا داشته باشید تا در مصداق بتوانید آن را اصلاح کنید. بدین معنا اصلاحات یعنی رویکرد هرمنوئیک به کانتکتست. یعنی کشف مصداق از مبنا. یعنی باور عقلی و التزام ذهنی به کانتکتست و پالایش عینی و بیرونی در تکست. یعنی مصداق سازی برای محتوای ذهنی. اما متأسفانه طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد.

اصلاحات دوم خردادی و دولت مولود اصلاحات دوم خردادی متاثر از رای 20 میلیونی مدیون عوامیت مردمی شد که در سطحی گسترده آغشته به آفت شیطان‌زدگی بودند و و سرداران اصلاحات به‌جای آنکه اهتمام خود را مصروف اصلاح جامعه و آفت‌زدائی از جامعه و نظام و انقلاب کنند؛ بی جهت خود را هزینه تامین و تحقق مطالبات نامتعارف این جامعه بیمار کرد. در واقع جنبش اصلاحات در فرآیند گذار از نوباوگی به بلوغ با قربانی کردن محتوا، اسیر فرم شد.

این بدان می‌ماند که شما آب گل آلود را به‌جای تصفیه و بهداشتی کردن در ناب‌ترین جام کریستال «سوآروسکی چکسلواکی» بریزید و بدینوسیله مراد را حاصل فرض کرده و خود را در خلسه «موفقیت در ماموریت» رفع مسئولیت کنید! بدون تردید ناب‌ترین جام‌های کریستال در مشهورترین برندهای فرانسه یا چکسلواکی نیز ناتوان از پالایش محتوای

خوداند و جنسیت جام اعم از سُفال یا چُدن یا چینی یا بلور یا کریستال نقشی یا سهمی در پالایش ماهیت مایع آلوده خود را ندارد.

اشتباه اصلاحات بی‌وقعی به ترابط «ظرف و مظروف» و اولویت ناموجه ایشان به فرم و شکل و ظرف اصلاحات بود که در نهایت منجر به موتاسیون قابل فهم اما غیرقابل دفاع اصلاحات و اصلاح‌طلبان و استحاله هویتی این دو شد.

این استحاله از آنجائی جوانه زد که جنبش اصلاحات به‌جای مبارزه با دلیل‌گریبانگیر علت شد. به‌جای مبارزه با بیمار و بیماری به همدلی و همراهی با بیمار رسیدند.

*** اصلاحات از عدالت‌خواهی و استقلال‌طلبی و استکبارستیزی به سانتی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه با لعاب «دمکراسی‌خواهی» گذار کرد

به باور من خطای اصلی جنبش اصلاحات گذارش از عدالت‌خواهی و استقلال‌طلبی و استکبارستیزی به یک سانتی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه با لعاب «دمکراسی‌خواهی» بود.

اینکه «دمکراسی‌خواهی» بیت‌الغزل امروز آقایان سنگ‌گرفته در اردوی مسمی به اصلاحات شده را باید در چارچوب همین سانتی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه محسوب کرد که موید بی‌التفاتی یا بی‌استعدادی یا ناتوانی ایشان در وجدان کردن گوهر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی استوار بر مبانی اندیشه شیعه است.

در مقام تشبیه اگر بتوان نظام‌های حکومتی را قرینه اتومبیل فرض کرد، بر این مبنا طبیعی خواهد بود «مرسدس بنز آلمان» از حیث سرعت و امنیت و آسایش به مراتب شایسته‌تر از یک «مسکویچ روسی» یُقَر و بد قلق دهه 50 اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود. حال شما این مرسدس بنز را بخوانید دمکراسی و آن مسکویچ را هم نظام استبدادی فرض کنید. بر این اساس طبیعی خواهد بود که دمکراسی (مرسدس بنز) از حیث ماهیت و کیفیت مرجح بر استبداد (مسکویچ) است اما محل مناقشه آنجاست که برخلاف دواعی شکل‌گرایانه غربی‌ها بر سر شکل حکومت دغدغه اسلام و مردم‌سالاری منتسب به اسلام قبل از شکل حکومت، شاکله حاکم است. بدین معنا که در مردم‌سالاری دینی قبل از آنکه دغدغه مرسدس بنز یا مسکویچ مطرح باشد، قبل از دغدغه‌یابش و گزینش خودروی بهتر، دغدغه اصلی دغدغه «راننده بهتر» است تا بدین اعتبار چنان «شوفری» پشت فرمان هر خودروئی که بنشیند از آن درجه توان و استعداد و تبحر برخوردار باشد تا مسافران را به سلامت به مقصد برساند.

***** اصلاح‌طلبان محتاج بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی هستند**

*** تسنیم: و نهایتاً اگر بخواهید در یک کلام اصلاحات و اصلاح‌طلبان موجود را جمع‌بندی کنید، پاسخ‌تان چیست؟**

- سجادی: بالغ بر 25 سال پیش و پیرو مجادله‌ای که با وزیر خارجه وقت داشتم، خطاب به ایشان نوشتم «اگر نمی‌توانید آنی باشید که دوست دارید باشید؛ لااقل بکوشید آنی باشید که می‌توانید باشید» بر همین منوال مایلم این قشر از مدعیان یا منسوبان به اصلاح‌طلبی را گوشزدی خیرخواهانه کنم که ایشان نیز قبل از هر چیز محتاج تعریف یا بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی خود هستند.

قدر مسلم آن است اصلاح‌طلبی موجود در صحنه آنی نیست که زمانی با مختصات انقلاب اسلامی و امام و نظام هم‌پوشانی داشت. اینکه چی هستند؟ من نمی‌دانم اما می‌دانم چی نیستند! لذا بر ایشان فرض است تا قبل از آنکه دیگران تعریفشان کنند، خودشان و از منظری واقع‌بینانه خود را و نسبت‌شان یا عدم نسبت‌شان با انقلاب اسلامی و مولود انقلاب اسلامی و مختصات و متعلقات و ملحقات انقلاب اسلامی و نظام برآمده از انقلاب اسلامی را تعریف کنند و از این دوگانه سوزی و زیست توامان آبرزیانه و خاک‌ریزانه خود را منزه و رها کنند. عرضم تمام!

لینک مصاحبه:

مک‌کار تیسم اسلامی

ماجرای اقتدارشکنی پلیس در برخورد گستاخانه دخترکانی بدحجاب با نظمیه کشور در حال بدخیم شدنی نگران کننده است که بالضروره توسل به یک جراحی ملی را اجتناب ناپذیر می‌کند.

ضرورتی که محصول مماشات مسئولین با پرده دری و عقده گشائی دخترکی سرخورده از مناسبات شخصی و خانوادگی و اجتماعی است که اینک در توهم «ژاندارک بودگی» عرصه منافع ملی کشور را به مبدل به کانونی جهت تخلیه کمپلکسهای روان نژندانه خود کرده است.

دریدگی و سلیطگی معصومه علینژاد مرزهای تجری و وقاحت را درنوردیده و در حالی که رسماً و علناً و بدون ارزشی خجالت در کنف حمایت دولتی اجنبی نشسته به مدد خدمات رسانه‌ای خاصه خرچانه واشنگتن بی‌شرمانه در حال ترویج و اشاعه خشونت و اخلال در نظم کشور از طریق سازماندهی قانونشکنی با توسل به فریفتن مشت‌ی دخترکان بازی خورده است.

مناقشه بر سر روایی یا ناروایی حجاب اجباری بیرون از این مجادله است محل بحث اشاعه خشونت از طریق ترویج قانونشکنی و ترغیب شهروندان به شکستن اقتدار حافظان قانون و نظم در جامعه است.

بدون تکلف معصومه علینژاد را باید محاربی محسوب کرد که از طریق فریفتن و بازی دادن دخترکانی مبتهج و با توسل به شعار «دوربین ما - اسلحه ما» صراحتاً وارد جنگ مسلحانه و خشونت‌آمیز با نظام شده. محاربه‌ای که به بهانه و حربه حجاب ستیزی در خشن‌ترین شکل ممکن به مصادف امنیت روانی و اقتدار حافظان امنیت کشور آمده.

دوربین ما اسلحه ما موید بی‌پروایی ایشان در این‌همانی کاربرد «تفنگ و گوشی» نزد ایشان جهت جنگی کردن فضای کشور و اشاعه خشونت در سطح جامعه است.

جنبش مسلحانه علینژاد در ایران تا آن اندازه استعداد دارد تا بتوان نامبرده را قانوناً و به اتهام محارب تحت پیگرد قانونی اینترپول قرار داد.

معصومه علینژاد و محمودرضا خاوری از حیث مجرمیت تفاوتی با یکدیگر ندارند و اگر دولت توانسته خاوری را به اتهام اختلاس تحت پیگرد اینترپول قرار دهد بر همان روال می‌بایست علینژاد را به اتهام محاربه تحت تعقیب قضائی قرار دهد.

علینژاد در موقعیتی از خارج از کشور به جنگ مسلحانه با ماهیت مذهبی نظام برآمده که تصادفا در کنف حمایت حکومتی است که پیشتر و در اقدامی مشابه در جنبش «مک کارتیسم» با قاطعیت با امثال علینژادهای داخلی‌شان برخوردی مقتدرانه و بی‌رحمانه کرد.

اگر در «مک کارتیسم» دولت ایالات متحده این حق را برای خود قائل بود تا با آمریکائیان کمونیستی که در داخل ایالات متحده نظام سرمایه‌داری آمریکا را برنمی‌تافتند با آن شدت و خشونت برخورد کنند بر همان قیاس حق جمهوری اسلامی در برخورد با علینژاد و فریب‌خوردگانش محفوظ است تا با قدرت و شدت چالش مسلحانه مخالف با مبانی دین و قانون در نظام اسلامی را قلوه‌کن کند.

سیانت از امنیت روانی جامعه و اقتدار پلیس کشور شوخی نیست که بتوان صیورتش را تحت الشعاع عقده‌گشائی بیماران روانی قرار داد.

#داریوش سجادی

در آکولای خاورمیا نه!

کنگره «معامله قرن» با معرکه‌گردانی «کوشنر» داماد ترامپ در بحرین و بمنظور جمع آوری کمک مالی جهت سرمایه‌گذاری برای فلسطینیان سرزمین‌های اشغالی با حضور نمایندگان چند دولت عربی و شرکتها و نهادهای مالی در بحرین گشایش یافت.

آقایان! گداخانه راه انداخته‌اید؟

صورت قضیه را درست نفهمیدید. صحبت از تكدی پول برای فلسطینیان نیست.

محل نزاع بر سر دزدیدن فلسطین است. دعوا بر سر ربایش تاریخ و جغرافیای یک ملت است.

فلسطینی گدا نیست تا چشم انتظار بنده‌نوازی مُشتی عرب پولدار و بی‌غیرت و آمریکا پرست باشد.

فلسطینی پول نمی‌خاد! شرف بسرقت رفته و وطن به مسلخ رفته‌اش را می‌خاد.

درد فلسطینی تجارت نیست، عدالت است!
اصلا «فلسطین» هم به کنار! صورت مسئله رو غلط تعریف کردین آقای
کوشنر!
محل مناقشه موجودیت نامشروع اسرائیل! دستور کار «ریشه کن کردن»
غده بدخیم سرطانی صهیونیسم و نابودی یک راهزن و جنایتکار و
حکومتی فاشیستی است که مانند بختک روی خاورمیانه افتاده و ۷۰ سال
است که مانند خون آشام در حال تغذیه از خون مسلمانان است.
#داریوش سجادی

ترامپ باخت!

ترامپ در «سورپرایز گلوبال هاوک» قربانی «چیکن گیمی» شد که خودش
بی‌مبالاتانه آن را راه انداخته بود.
دو ماه پیش در مقاله «پازل جنگ» تصریح کردم:
ترامپ با قرار دادن سپاه در لیست تروریستی و افزودن بر تحریم‌های
اقتصادی ایران، نامدبرانه مناسبات دو کشور را در وضعیت «چیکن
گیم» قرار داد. (پانوش) وضعیتی که در آن حرف اصلی را عنصر اربعاب
ممزند و هر طرف که زودتر مرعوب شود طبعاً بازنده بازی خواهد بود.
در ماجرای انهدام «گلوبال هاوک» توسط سپاه این جمهوری اسلامی بود
که ابتکار عمل را در دست گرفت و ترامپ را در «چیکن گیم»
خودخواسته‌اش در موقعیت عمل انجام شده قرار داد.
سپاه با انهدام «آر کیو فور» این پیغام را به ترامپ داد: ما
نترسیدیم! حالا نوبت توست.
فارغ از ژست بظاهر انساندوستانه ترامپ که ابراز داشت احتراز از
کشته شدن ۱۵۰ نفر دلیل اجتنابش از حمله نظامی به ایران بوده اما
واقعیت آنست که علیرغم اولتیماتوم اولیه ترامپ به ایران لیکن
خوانش بدون روتوش واکنش وی به «ماجرای پهباد» جا زدن، ترسیدن و
واگذار کردن نتیجه «چیکن گیم‌اش» به ایران معنا شد. معنائی که عمق
آن بیش از همه دولتهای عرب خلیج فارس را عصبانی کرد!
ترامپ را باید کمک کرد. وی بدلیل فقد پارادیم سیاسی جهت فهم و
کنش و واکنش لازم‌الاحصاء در دنیای سیاست دچار سرگشتگی در تصمیم‌گیری
است.
بخش عمده مخالفت ترامپ با ایران صرفاً جنبه داخلی و ریشه در

رقابت‌های ایشان در انتخابات ریاست جمهوری دارد. ترامپ بدون داشتن فهمی سیاسی از جهان سیاست صرفاً جهت پیروزی بر رقیب‌اش در انتخابات ریاست جمهوری کلیت برجام را زیر سوال برد و بعد از شکست رقیب اکنون در رودربایستی شعارهای انتخاباتی‌اش مأخوذ به حیا مانده.

ناتوانی ترامپ در فهم لوازم دنیای سیاست این فرصت را فراهم کرده تا بتوان وی را در «تصمیم‌سازی سیاسی» مدیریت کرد. از سوی دیگر روحیه تاجر مسلک ترامپ این امکان را می‌دهد تا علیرغم اسارتش در «حلقه جنگ‌طلبان» بتوان از طریق «اطماع و تطمیع» وی را برای «بر سر عقل آوردن» با توجیه سیاسی - اقتصادی ترغیب و تدبیر کرد. علی‌الحال ایران در موقعیت فعلی برخوردار از موضعی مسلط نسبت به ترامپ شده و آغاز رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا نیز این فرصت را به ایران می‌دهد تا با توجه به ملاحظات ترامپ جهت پیروزی در انتخابات بتواند از طریق «جنگ احترازی» که وعده ترامپ به رای دهندگان بود مانع از افسارگسیختگی وی در سیاست خارجی شود.

مقاله «پازل جنگ» را در لینک زیر ببینید

<https://bit.ly/2X5Ed0s>

#داریوش_سجادی

#ترامپ

#پهباد_آمریکا

#کاخ_سفید

#سپاه_پاسداران

آزمون خنده!

آمریکائیان در ادبیات محاوره از اصطلاح «پاس کردن آزمون خنده» زمانی استفاده می‌کنند تا بدان‌وسیله بخواهند بر تضمین یک ادعا صحه بگذارند. بمعنای دیگر در فرهنگ آمریکائی یک ادعا زمانی می‌تواند معتبر باشد تا با اتکای بر بداهت و واقعیت مستمع را بابت هجو بودن نخداند.

متهم کردن ایران به حمله به نفت کش ژاپنی در دریای عمان آن هم در

موقعیتی که پایوران ایران میزبان نخست وزیر ژاپن بودند، از جمله دواعی است که مطابق فرهنگ آمریکائی نمی‌تواند آزمون خنده را پاس کند.

ماجرای کشتی «کارین ای» در ژانویه ۲۰۰۲ همچنین فانتزی ترور شاهپور بختیار در آگوست ۹۱ دو نمونه مشابه از این موارد است که مانند ماجراجویی اخیر در دریای عمان موید ستاپ بودن بمنظور در تنگنا قرار دادن ایران بود.

در ماجرای کشتی «کارین ای» اسرائیل با توقیف کشتی مزبور در مدیترانه، محیرالعقولانه کشف محموله‌های اسلحه از جانب ایران برای مبارزان فلسطینی را ادعا کرد و در موقعیتی که ایران در شهر بُن در کنار غربی‌ها مشغول رایزنی برای کمک به تثبیت موقعیت در افغانستان بود، تل اوپو از این طریق توانست وارितه‌ای علیه ایران راه اندازی کند تا دو هفته بعد جورج بوش نیز پاس طلایی رژیم صهیونیستی را بخوبی در زمین ایران اسپک کند و ایران را در «محور شرارت» قرار دهد!

سناریوی مضحکی که بسرعت معلوم شد با مشارکت صدام و اسرائیل طراحی و رژیم بعث از طریق دیپوی اسلحه‌های غنیمتی ایران در دوران جنگ بر روی کشتی «کارین ای» این مضحکه را پرده‌داری کرده بود.

ترور بختیار نیز مضحکه دیگری است که در موقعیتی که ایران خود را آماده میزبانی از «فرانسوا میتران» رئیس جمهور وقت فرانسه در تهران می‌کرد توسط اغیار طراحی - عملیاتی شد و بختیاری که در آن مقطع فاقد کمترین ارزش یا خطری برای ایران بود ناگهان در پاریس ترور شد و بدینوسیله با قرار گرفتن انگشت اشاره اتهام به ایران «میتران» سفر خود به ایران را که برای تهران بسیار حائز اهمیت بود، کنسل کرد.

در واریته حمله به نفتکش ژاپنی نیز هر چند ترامپ کوشید ادای سلف خود را (جورج بوش پسر) درآورد و ایران را مرعوب اُشتُلْم خود کند اما پاسخ محکم آیت الله خامنه‌ای به ترامپ در ملاقات با «شینزو آبه» تا آن اندازه برای ترامپ غافلگیر کننده بود تا بتواند تمرکز وی را بر هم بزند و وقتی در واکنش به پاسخ رهبر ایران برخلاف ادعاهای قبلش مبتلا به هذیان شد و گفت: ایرانی‌ها آماده مذاکره نیستند و ما هم آماده مذاکره نیستیم «!» چنین واکنشی اثبات کرد که ترامپ قابلیت مدیریت شونده‌گی دارد و رهبر ایران بخوبی توانست

وی را مدیریت کند.

بدین منوال تَلَاوُسن ترامپ دالی است بر این مدلول که از این هُلشتاین افسارگریخته نمیتوان ترسید.

ترامپ برخلاف سلفاش (جورج بوش پسر) که تا بُن دندان فردی ایدئولوژیک بود نه مرد جنگ است و نه مرد سیاست و تنها مرد تجارت است و بقاعده سنت تجارت موظف به ترسوئی بمنظور حفظ سود و سرمایه و تجارت است.

مضحک اعرابیانند که در حاشیه خلیج فارس و در طمع نوشیدن شیر این «گاو» پستان‌هایش را با ولع بلعیده‌اند غافل از آنکه این گاو «نر» است!

#داريوش سجادی